



داستان، نه روایت

○ نعیمه دوستدار



- عنوان کتاب: ایستاده بر خاک
- نویسنده: محسن هجری
- تصویرگر: بهرام خانف
- برای گروه‌های سنی ج و د
- ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
- بها: ۱۵۰ تومان

پرورش فکری کودکان و نوجوانان، برای گروه سنی «ج» و «د»، منتشر شده است.

«ایستاده بر خاک» پیش از آن که یک اثر مذهبی باشد، یک داستان است و این، همان نقطه مثبتی است که خلاء آن، همواره در بیشتر آثار مذهبی به چشم خورده است. چرا که آثار مذهبی، عمدتاً به لحاظ مستقیم‌گویی و تکیه بر تاریخ و اطلاعات از پیش تعیین شده، داستان نبوده‌اند.

«ایستاده بر خاک»، داستانی است که براساس یک واقعه مذهبی - تاریخی، نوشته شده و چون نویسنده، از زاویه دیگری غیر از نقل تاریخ، به حادثه نگاه کرده است، توانسته به آن شکل داستانی ببخشد.

داستان، روایت شهادت امام حسین (ع) است، از زبان یک تیر. اما در سراسر داستان، به نام امام، نام دشمنان او و وقایع تاریخی دیگر اشاره نمی‌شود و تنها در آخرین سطرهای داستان است که نویسنده، با زمزمه نام «نینوا» از زبان مرد جوان، اشاره‌ای مستقیم به این حادثه می‌کند.

تیر که راوی اصلی ماجرا و شخصیت اصلی کتاب است، در خاک دشت فرو رفته است. چرا این تیر به هدف نخورده است؟ این سؤال، زمینه اصلی ادامه ماجراست. تیر به سخن درمی‌آید و داستان زندگی خود را برای مرد جوانی که در دشت، با این تیر بر خاک نشسته مواجه شده است، تعریف می‌کند. تیر، در واقع قطعه‌ای از شاخه یک درخت کهنسال است که در سرزمینی دیگر و در باغی آباد، ریشه داشت. حیات تیر، به عنوان شاخه‌ای از درخت، همواره با صدای آواز «ریشه»، همراه بوده که نمادی از استواری اصل‌ها و ادامه حیات و جاودانه بودن پاییزهاست. کسانی، درخت را قطع می‌کنند و هر قطعه از آن، به جایی می‌رود. شاخه هم، نصیب پیرمرد نجاری می‌شود که از آن، تیر می‌سازد. تیر را می‌تراشد و بر سر آن پیکانی آهنی نصب می‌کند و بر دنباله‌اش مثنی‌پر!

تیرها را به سرزمینی دیگر می‌برند. سرزمینی که از همه لحاظ، با سرزمین محل رویش درخت، متفاوت است: «به جایی رسیدیم که در آن خبری از کوه‌ها و جنگل‌ها نبود. به سرزمین صاف و همواری که در آن بادها، به جای بوی گل و سبزه، با خود شن و خاک به همراه می‌آوردند...» (ص ۱۴)

مردی، تیر را می‌خرد و در خانه او، تیر، کمان را می‌شناسد و از او تقاضای دوستی می‌کند. اما کمان می‌گوید: «دوستی تیر و کمان معنا ندارد؛ چرا که من تیرها را پرتاب می‌کنم.»

سرانجام، روز موعود فرا می‌رسد و تیر، همراه مرد تیرانداز، به صحرا می‌رود؛ صحرایی که تقدیر نهایی تیر در آن شکل می‌گیرد. تیر، کشته شدن مردان صحرا را روایت می‌کند. کسانی که «چون بر خاک می‌افتادند، صدای‌شان در گوشم می‌پیچید که ریشه هم چنان باقی است.» (ص ۲۰) اما هیچ کس، صدای این ریشه‌ها را نمی‌شنود. در پایان، وقتی که جز تیر روای داستان، تیر دیگری بر پشت تیرانداز باقی نمی‌ماند و او خود را در آستانه اصابت بر سینه آخرین مرد می‌یابد، با تمام وجود، آرزوی رهایی می‌کند تا بر قلب مرد ننشیند. چنین است که بر خاک فرو می‌رود و در کنار مرد، آخرین زمزمه‌های او را می‌شنود و آواز ریشه را که می‌گوید:

«بهار دیگری می‌آید
آفریدگارم، نهال دیگری را می‌رویاند.» (ص ۲۴ و ۲۵)
چنان که پیداست، اثر از هویت داستانی مستقلی

برجسته است، همین نداشتن سبک و طرز خاص (هم در شیوه نگارش و هم در شیوه روایت) است؛ به گونه‌ای که تشخیص نویسنده براساس شکل خلق اثر، (سبک) در ادبیات کودک و نوجوان، معنای مشخصی ندارد. بدون شک، یکی از دلایلی که از سوی نویسندگان، برای توجیه این نقطه خالی مطرح می‌شود، این است که ذهن کودک یا نوجوان، ظرفیت پذیرش و درک پیچیدگی‌های ادبی را ندارد و بالطبع، آثار ویژه این گروه سنی، نمی‌توانند جلوه‌گاه شیوه‌های مختلف نگاه و بیان، از سوی یک نویسنده باشند (هر چند نباید ضعف‌های ناشی از افراط در این سبک را که به سست شدن پایه‌های ذهنی «زبان» در کودک و نوجوان منجر می‌شود، نادیده گرفت).

اما در میان این دو دیدگاه، به شکل دیگری نیز می‌توان به این مقوله نگاه کرد. دیدگاهی که هم پیچیدگی و هم سادگی را به شکل افراطی‌شان، تقبیح می‌کند و در عوض، تعادلی را پیش می‌کشد که براساس آن، می‌توان در عین در نظر گرفتن سادگی ذهن و زبان کودک و نوجوان و حد معلومات ادبی و دریافت‌های زبانی او؛ از پیچیدگی‌ها و هنرنمایی‌های ذهن خالق اثر، برای نوآوری در نثر و شیوه روایت بهره برد.

با این مقدمه، نگاهی خواهیم داشت به کتاب «ایستاده بر خاک»، نوشته «محسن هجری» که از سوی کانون

تا چند سال پیش، ادبیات کودک و نوجوان، به سمت و سویی پیش می‌رفت که محور اصلی حرکت آن، ساده و صمیمانه نوشتن بود. این سبک نوشتار، در آن سال‌ها، هم در میان کودکان و نوجوانان جا باز کرد و هم اقبال عمومی نویسندگان را برانگیخت. به همین سبب، در دوره‌ای از ادبیات کودک و نوجوان، شاهد گرایش شدیدی به «ساده و صمیمانه» نویسی بودیم که به شکل موثری شیوه نوشتن برای این گروه سنی را تحت تأثیر قرار داد و صد البته که بسیاری نیز این سبک و سیاق را نمی‌پسندیدند و به آن انتقاداتی وارد می‌کردند و جالب این که دیری نگذشت که حس و حال اولیه ساده و صمیمانه نویسی، فرو نشست و نویسندگان، به همان جو قدیمی نوشتن برای کودکان و نوجوانان بازگشتند؛ یعنی به سمت شیوه‌ای که تفاوت چندانی با نوشتن برای بزرگ سالان ندارد و تنها چیزی که از آن گرفته شده است، پیچیدگی‌ها و هنرنمایی‌های خاص داستان‌نویسی برای بزرگ سالان است.

آن چه اکنون در بسیاری از آثار داستانی کودک و نوجوان دیده می‌شود، تنها «روان نویسی» است. نویسندگان می‌کوشند که در یک مسیر مشخص، بدون افت و خیز و بدون پیچیدگی و حتی در بیشتر موارد بدون نوآوری، یک روایت داستانی فراهم آورند. در نتیجه، آن چه اکنون به عنوان یک نقطه ضعف، در آثار داستانی کودک و نوجوان



آن چه اکنون در بسیاری از آثار داستانی کودک و نوجوان دیده می‌شود، تنها «روان نویسی» است. نویسندگان می‌کوشند که در یک مسیر مشخص، بدون افت و خیز و بدون پیچیدگی و حتی در بیشتر موارد بدون نوآوری، یک روایت داستانی فراهم آورند

چنان که پیداست، اثر از هویت داستانی مستقل برخوردار است. عوامل و عناصر ساختاری قصه، در این اثر وجود دارند؛ یعنی آن چه ما از آن به عنوان شخصیت و شخصیت پرداز می‌کنیم. حادثه به عنوان عامل اصلی تفاوت قصه، با یک روایت و پرداخت داستانی و تعلیق که در کنار هم توانسته اندیک داستان به وجود بیاورند

برخوردار است. عوامل و عناصر ساختاری قصه، در این اثر وجود دارند؛ یعنی آن چه ما از آن به عنوان شخصیت و شخصیت پرداز می‌کنیم. حادثه به عنوان عامل اصلی تفاوت قصه، با یک روایت و پرداخت داستانی و تعلیق که در کنار هم توانسته‌اند یک داستان به وجود بیاورند.

شخصیت اصلی این قصه، «تیر» است. نویسنده، برای معرفی تیر، از ابزار لازم استفاده کرده است. تیر، گذشته‌ای دارد که نویسنده با ظرافت، آن را به حال پیوند می‌دهد. این که تیر از اصل، شاخه‌ای از یک درخت سبز، در سرزمین آباد (نماد نیکی) و در پیوند کامل با ریشه به سر می‌برده است، روند داستان و جهت‌گیری نهایی شخصیت را شکل می‌دهد. تیر، هر چند موجودی بی جان است، با تکیه بر علتی قابل قبول، یعنی جزوی از یک درخت سبز بودن، حیات منطقی و معقولی پیدا می‌کند و بر همین مبناست که جهت‌گیری نهایی او، به سبب تعلق به اصلی نیک، معنا پیدا می‌کند.

«حادثه»، عنصر داستانی دیگری است که به شکل قابل قبولی، در این داستان وجود دارد. پرتاب تیر، حادثه اصلی داستان است که با «کشمکش» اصابت نکردن بر بدن امام، به «نقطه اوج» می‌رسد؛ یعنی نشستن بر دل خاک. در این جریان، خواننده با «تعلیق» مواجه است و همپای داستان، این روند و تعلیق را می‌گذراند و با فرو رفتن تیر در خاک، به نقطه رهایی و پایان می‌رسد. علاوه بر این‌ها، عنصر «نماد» نیز در اثر برجسته است. کل اثر، از زاویه‌ای نمادگرایانه، به بیان مفاهیمی چون پاکی، نیکی، اصالت و پیروزی حقیقت در مقابل باطل، دست زده است و تکیه مکرر داستان بر ریشه و آوازی که سر می‌دهد، بر این جنبه تأکید می‌کند.

مجموعه این عوامل، دست به دست هم داده‌اند و ایستاده بر خاک را به عنوان یک اثر قابل قبول در حیطه داستان‌های مذهبی، در جایگاه شایسته‌ای قرار داده‌اند. تنها چیزی که در کلیت این اثر، به عنوان یک نکته قابل انتقاد به چشم می‌خورد، نثر یک‌نواخت نویسنده است که با حرکت در یک روال آرام و بدون جهش، فضایی سرد و یک‌نواخت را در کل اثر جاری کرده است و بعید نیست که این شیوه، برای مخاطب گروه «ج» و «د»، خسته‌کننده به نظر برسد.

با توجه به این که دیدگاه نویسنده در بیان این روایت داستانی، دیدگاهی شاعرانه بوده و اثر، نمادگرایانه و تمثیلی است و با وجود عناصر لازم برای پویایی بیشتر اثر، شایسته بود که نویسنده با نثری جاندار، روح اثر را تحرک بیشتری ببخشد و شورانگیزتر و پرتوان‌تر، با روح پرشور و توان مخاطب گروه سنی «ج» و «د» همراه شود. این، همان نکته‌ای است که در مقدمه این نوشتار، از آن به عنوان فقدان سبک در نثر نویسندگان کودک و نوجوان، یاد شد. به هر حال، قدم مثبت نویسنده و تلاش او برای ایجاد فضایی نو و زیبا، در نگارش یک اثر داستانی مذهبی، ستودنی است.